



شاه داعی شیرازی

از: محمد دبیرسیاقی

که اشعاری از دیوان شاه داعی نقل میکند میگوید: فقیر غزلی در دیوانش دیدم که بیک شعرش اینست:

چو یاد خاک تو خواهد بهر طرف بردن
مهل که از تو نشیند بخاطری کردی

و این شعر را بر لوح مزارش نقر کرده بودند و آن لوح چون شکسته و خطوطش ریخته شده بود بعضی از سلاطین سنک را تبدیل نموده سنکی در نهایت اعتبار که تفصیلاً گذشت بر مضجع آن فرار داد. چند قطعه سنک از مزار قدیمش هنوز باقیست که آن شعر بر آنست. (انتهی). در حال حاضر روی سنک قبر چیزی منقور نیست اما روی سنکی که متصل سنک اصلی مزارست عبارت ذیل با خط نسخ بسیار زیبا نقر شده است: لقد اشرق وجه الارض بنور وجود قطب المحققین وزین الموحدین الداعی الی الله قدس سره نظاماً تفلک مجد الارشاد ... فی یوم الخمیس الثانی والعشرون من جمادی الاولى سنة سبعین وثمانمائة. و نیز بی مناسبت نیست که گفته شود: بنای مقبره از کریمخان زندست و بسال ۱۲۹۰ هجری حاج میرزا کریم صراف و بسال ۱۳۳۶ شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمان فرما بمرمت کامل آن پرداختند و از انهدام جلو گیری کردند (فهرست نسخ خطی مجلس شورای ملی ج ۳ ص ۴۹۶)

ورق برزید

در سمت جنوب مایل بمغرب شیراز بمسافت شصت قدم متوسط دور از دروازه معروف به شاه داعی تکیه شاه داعی واقع شده است. آنجا دو طرفست: یک طرف باغچه ایست پر از گلهای گوناگون و کاجهای مرده و موزون. سمت رو بقبله اش عمارت نیست نیکو بنیان، و در پیش آنها سوراخ ایوان؛ یکطرف دیگر فضایی است محقر و تریبی پاکیزه و معطر. حوضی دارد و اطافی. آب انباری و رواقی و این عمارت را مرحوم کریمخان زند ساخته. داعی الی الله که از عرفای آفاست مزار پر از انوارش در آن رواق و لوح قبرش از یک پارچه سنک سماق.

شرح فوق را مرحوم فرست الدوله شیرازی در کتاب آثار عجم (ص ۴۸۵) ضمن ذکر تکایای شیراز آورده است، حال ببینیم این شاه داعی کیست، اما بهترست پیش از آنکه باحوال و افکار مردی که از وی سخن خواهیم داشت بپردازیم، نخست غزلی یعنی سخنی موزون از خود وی بشنویم تا معیاری سنجش مقام ویرا درسخندانی و نقد افکار ویرا در باریک اندیشی پیش چشم آریم. قبلاً به این دو نکته در حاشیه مطالب فوق توجه فرمائید

۱- فسائی در فارسنامه دروازه شاه داعی را در ب مسلم گوید. معروف به شاه داعی.
۲- در حاشیه کتاب آثار عجم آمده است که: لوح قبرش دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع بیک کره عرض و هفت کره ارتفاع دارد. و باز مرحوم فرست آنجا صفحه ۴۷

این غزل از شاه داعی است :
 از لب تو هر کرا دشنام نیست
 پخته گویم از پی عشق رخت
 خال وزلفت مرغ جانم صید کرد
 میروی ای جان و جانم میروم
 زاهد مغرور پیش خود کیست
 از خودی کم لاف کاندز بزم عشق

دشمن کام و او را کام نیست
 هر که دارد آتش دل خام نیست
 حسن تویی دانه و بی دام نیست
 یک نفس بی تو مرا آرام نیست
 ورنه او را پیش عاشق نام نیست
 جز شراب بیخودی در جام نیست

هر که چون داعی نشد معنی طلب
 راه صورت رفت و نفسش رام نیست

محمود بن حسن الحسنی ملقب به نظام الدین و متخلص به داعی، داعی الی الله، شاه داعی، از مردم شیراز و از نوادگان داعی صغیر یعنی ابو محمد حسن بن قاسم بن زید بن الحسن بن امیرالمؤمنین علی ع از سادات حسنی داماد ناصر کبیر و از امراء سلسله علویان است که بر طبرستان و کیلان حکومت داشته اند و این حسن بن قاسم، یعنی داعی صغیر از ۳۰۴ تا ۳۱۶ هجری بر طبرستان و کیلان حکم رانده و درین سال بدست اتباع سفار بن شیرویه در نزدیکی ساری بقتل رسیده است. شاه داعی نواده وی از عارفان بلند مقام و از شاعران عالی قدر قرن نهم هجری است، وی با شیخ ابواسحق اطعمه معاصر بوده و دست از ادب به شاه نعمه الله ولی عارف مشهور داده است و بدین منظور سفری نیز بکرمان کرده چنانکه گوید:

شدم بخطه کرمان و جانم آ که شد
 چونور دینش لقب از سماء عزت بود
 مرا اگر چه بسی نسبت است در ره فقر
 گرفت دست من و دامنش گرفتم من
 نهان نبود که او بود قطب روی جهان
 و باز جای دیگر گوید :

حدیث داعی از شاه نعمت الله گوی

یکانه سید ما پیر قاف تاسوی قاف

و چون وفات شاه نعمه الله ولی پیش از مرگ داعی الی الله یعنی سال ۸۳۴ رخ داده است، این مرید روشندل در حق مراد و پیر خویش اشعاری ساخته است که از آن جمله است رباعی زیر که در نامه دانشوران (ج ۷ ص ۱۵۱) نقل شده است، هر چند آنجا لقب و نام داعی را تاج الدین حسن نوشته اند :

شاه (عالم) نعمت الله ولی سلطان جود

مقتدای انبیاء و اولیا قطب وجود

در رجب شد جانب فردوس اعلی روح او

سال تاریخش از آنرو جنت الفردوس بود

۸۳۴

ولادت شاه داعی شیرازی ۸۱۰ هجری است، بدان دلیل که در دیباجه دیوان گوید که سال ۸۶۵ که پنجاه و پنج سال از سنین عمر میگذشت بخواهی دوستان و عزیزان بجمع آوری اشعار خود پرداختم و حاصل چهل سال غزلسرائی و سخن پردازی را بقلم فرزند ارجمند رقم مجموعیت دادم و پیداست که تفاضل دو رقم ۸۶۵ و ۵۵ یعنی ۸۱۰ سال تولد شاعر خواهد بود. اما سال وفات وی علی التحقیق معلوم نیست. فسانی در فارسنامه ناصری گوید که سال هشتصد و شصت و اند در گذشته است.

ولی چنانکه در آغاز این مقال دیدیم بر سنک متصل بسنک روی مزار وی هم اکنون تاریخ پنجشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سال هشتصد و هفتاد هجری منقورست و این تاریخ از آنچه فسانی بتقریب گفته بصحت افریست و دلیلی بر رد آن در دست نیست و فرینه دیگر بر تائید آن اینکه داعی سه قسمت دیوان خویش یعنی قدسیات و واردات و صادرات را چنانکه در فوق گفتیم بدستیاری و قلم فرزند خویش سال ۸۶۵ جمع کرده است و گوید اشعاری که از این تاریخ ببعد سروده شود نام «سخن تازه» و «فیض مجدد» خواهد داشت. این اشعار را نیز فرزندش کرد آورده است و بترتیب الفبا

مرتب داشته و بر کلیات وی افزوده، اما در بیشتر عناوین اشعار این دو قسمت جملاتی نظیر «قدس سر» یا «نور الله مضجعه» و نظایر آن بچشم میخورد که حکایت از آن دارد که هنگام تحریر این اشعار گوینده آن یعنی شاه داعی شیرازی در قید حیات نبوده است و البته خوانندگان عزیز را توجه میدهد که نگارنده در نقل مطلب اخیر تکیه بر نسخی از کلیات داعی دارد که ظاهراً قدیمترین نسخه کلیات اوست و بدست سلطانعلی شیرازی با خطی زیبا و سرلوحهای نفیس در نهایت ظرافت و نفاست تحریر یافته است و هم اکنون در موزه بریتانیان نگهداری میشود، این نسخه بخوبی نشان میدهد که سخن تازه و فیض مجدد که پس از مرگ سراینده آن جمع آوری و مدون شده است سال ۸۷۸ هجری در پایان این کلیات کتابت شده است و با توجه به عناوین اشعار این دو قسمت که حکایت از در گذشته بودن سراینده آن دارد فاصله کتابت نسخه یعنی ۸۷۸ با سال ۸۶۵ که داعی در آن سال در قید حیات بوده است ۱۳ سال میشود و ناگزیر بایستی بر این تاریخ ۸۶۵ چند سالی بگذرد تا اشعار فیض مجدد و سخن تازه جمع و تدوین و تحریر شود و با توجه بنکات فوق علی العجالة سال ۸۷۰ هجری منقور بر سنک متصل بسنک روی قبر برای فوت شاه داعی قطعی خواهد بود مگر اینکه دلیل قاطع تری برای تاریخ درگذشت او که بجز از سال ۸۷۰ نباشد بدست آید.

اما تخلص او به «داعی» همچنانکه خود گفته بدان سبب است که در انساب وی یدران او را همه داعی میخوانده اند تا داعی الصغیر، این تخلص در قسمت معظم اشعار شاعر آمده است و تخلص دیگری در آن قسمت ها بچشم نمیخورد اما بعدها علاوه بر تخلص داعی و ظاهراً بمناسبت لقب «نظام الدین» تخلص «نظامی» را نیز بر کزیده است چنانکه در پایان مثنوی «مشاهد» درین باره میگوید:

از بی ده سال که بود این کتاب

کوشزد خلق چو در خوشاب

دزب آن هم که حوالت فساد

تا سه کتاب دگرم دست داد

در همه جا چون به تخلص رسید

خامه داعی همه «داعی» کشید

زانکه فنا نام مرا کرد کم

گفت ز نام و لقب خود مجسم

در سفر قبله نهادم چو کام

گشت فنا بر من خاکی تمام

باز بقای ز منم در رسید

شد دگرم نام و نشانی پدید

یافتم از نام بقا باز حنه

پس لقبم داد و تخلص ز نو

کای ز خدا یافته نظم رزین

از بی این نظم «نظامی» کزین

گر سخت نیست نظامی مدار

دست دل از نام نظامی مدار

نام نظامی به تخلص مراست

خود نفس خواجه نظامی کراست

برد ز میدان سخن خواجه گو

کس نرسانید سخن را به او

نیست اگر چه چو نظامیم رخش

بار خدایا به نظامیم بخش

تخلص اخیر و یکی بودن آن با نام نظامی کنجوی شاعر بلند مقام

قرن ششم هجری باعث شده است که از یکسو شاه داعی در سرودن مثنویهای

شکاکه خود از مثنویهای نظامی تقلید کند و بنیان اشعار خویش را بر محوری

تخلص داعی استوار سازد

و از سوی دیگر در این مثنویها

تخلص داعی را به نام نظامی

تخلص داعی را به نام نظامی

تخلص داعی را به نام نظامی

تخلص داعی را به نام نظامی

تخلص داعی را به نام نظامی

تخلص داعی را به نام نظامی

تخلص داعی را به نام نظامی

تخلص داعی را به نام نظامی

تخلص داعی را به نام نظامی

تخلص داعی را به نام نظامی

تخلص داعی را به نام نظامی

تخلص داعی را به نام نظامی



تکیه شاه داعی
در جنوب غربی شیراز

شیراز، نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

الف -

۱- قدسیات مذیل بکتاب مناجات و نعت و منقبت دارای

۸۴۶ بیت

۲- واردات منضم باو ترجمیات و فساید و نغم عربی و ملمع و اشعار

متنوعه بدیهیه دارای ۲۶۱۳ بیت

۳- صادرات، مردف بشعر شیرازی موسوم به کان ملاحی دارای

۱۳۲۶ بیت

۴- سخن تازه که دارای ۱۰۶۷ بیت است

۵- فیض مجدد که ۲۳۵۲ بیت است

ب- مثنویهای ششگانه یا «سته داعی» که در عدد لطیف ترین

اشعار داعی و هم طراز سخنان روان و بدیع و پر مغز عراقی و مولانا است و خود بحق

در باره سته گفته است:

آنان که خلاصه زمان، انسانند قدر سخنان رائق ما دانند

در سبب اقالیم حقایق طلبان لایق بودار، سته داعی خوانند

مثنویهای ششگانه عبارتست از:

۱- مثنوی مشاهد که بسال ۸۳۶ بانجام رسیده و ۵۷۳ بیت دارد.

که شاعر کنججوی نهاده است بنهد و از سوی دیگر گاه گاه که مجال مقایسه و خودنمایی در مضامین و موضوعات دست دهد به پیروی از مکتوب عالی و سعه صدر و وسعت نظر عارفانه و پاکبازی صوفیانه و آزادگی شاعرانه جانب برتری و حق تقدم استاد کنجه را مرعی دارد چنانکه در اشعار فوق دیدیم و در مثنوی چهل صباح نیز درین باره چنین می یابیم:

در نظم، نظامی از نیم من در خورد زمان نظامیم من

گر نظم نظامیانه خود نیست در طرز آداء خویش بد نیست

شعر نیست اگر چه نیک ساده داد سخن اندروست داده

در مسئله های صافیانه بس تیر رسید بر نشانه

ازین چند بیت بخوبی توان فهمید که سراینده آن تا چه حد پایند

انصاف و حق شناسی است و کزافه کویی و مبالغت سرائی پیشه نکرده

است، حتی مضمون بیت اخیر او نیز ادعایی است درست و چنانکه قریباً

خواهیم دید در زمینه بیان افکار عارفانه داد سخن بحق داده شده است،

اما پیش از اینکه وارد این بحث شویم و مضامین باریک تر از موی او را

بدو نیم بشکافیم بهترست که آثار این گوینده و متفکر باذوق را بر شمردیم تا

ذهن خوانندگان عزیز روشن تر شود.

کلیات اشعار داعی الی الله مشتمل است بر:

- ۲- مثنوی کنج روان که بسال ۸۴۱ ایران یافته و دارای ۷۷۴ بیت است
- ۳- مثنوی چهل صباح که بسال ۸۴۳ انجام گرفته و ۷۶۳ بیت دارد
- ۴- مثنوی چهار چمن که بسال ۸۴۲ اتمام پذیرفته و بر ۹۱۰ بیت مشتمل است.
- ۵- مثنوی چشمه زندگانی که بسال ۸۵۶ تمام شده و دارای ۲۶۸ بیت است.
- ۶- مثنوی عشقنامه که بسال ۸۵۶ (درجهل و شش سالگی) بفرجام برده و ۱۶۶۶ بیت دارد.
- و بر رویهم داعی را در مثنویها و دواوین ۱۳۶۵۸ بیت شعراست. ساقی نامه‌ای نیز بوی نسبت داده اند که در نسخه مضبوط در «ایندیا آفیس» ش ۱۲۹۸ بدنبال سته او آمده است و بدین بیت آغاز میشود:
- الحمد لواهب الانابة والشكر لمن له الاجابة
اما از صحت این انتساب و تعداد ابیات آن ساقی نامه نگارنده علی‌العجاله اطلاعی ندارد.
- شاه داعی را گذشته از شعر تصنیفات و تألیفاتی به نثر هست و مرحوم فرصت در آثار عجم (ص ۴۸۵ تا ۴۸۹) آن آثار را چنین نقل کرده است:

- ۱- کتاب محاضرات السیر فی احوال خیر البشر (نظم و نثر).
- ۲- رساله خیر الزاد (عربی و فارسی).
- ۳- رساله بیان و عیان.
- ۴- رساله جواهر الکنوز (در شرح رباعیات سعدالدین هموی).
- ۵- رساله نظام کسر انجام.
- ۶- رساله قلب و روح (عربی و فارسی).
- ۷- رساله مرآت الوجود.
- ۸- رساله الفوائد فی نقل العقائد.
- ۹- رساله اشاره النقال.
- ۱۰- رساله ترجمه الاخبار العلویة.
- ۱۱- رساله الشدو متعلقه بالعد.
- ۱۲- مرشد الرموز.
- ۱۳- رساله کمیلیه.
- ۱۴- رساله تحریر وجود المطلق.
- ۱۵- رساله لعمه.
- ۱۶- رساله فی معنی المحبة.
- ۱۷- رساله تحفة المشتاق.
- ۱۸- کشف المراتب.
- ۱۹- رساله طراز الایالتی.
- ۲۰- رساله رضائیه.
- ۲۱- رساله ولایت.
- ۲۲- شرح بر بعضی کلمات محیی الدین.
- ۲۳- شرح بر مثنوی مولوی ۱.
- ۲۴- شرح بر کلشن راز مسمی به نسائم کلشن.
- ۲۵- شرح بعضی از اشعار عطار.

اما آثار بیست و پنج گانه فوق جز از شرح کلشن راز که نسخی از آن منضم بکلیات داعی در کتابخانه ملی ملک هست، امانه تمام و کامل و نیز نسخی در کتابخانه مدرسه سپهسالار بشماره ۳۲۳ هست (و می‌بندارم که دانشمند ارجمند آقای سلطانی بهجهانی‌را نیز نسخی باشد و یا از وجود نسخه دیگری مطلع باشند). و جز از آن مقداری که در نسخه کلیات داعی مضبوط در موزه بریتانیا بشماره ۱۵۷ (B. P. 5288) آمده است و نگارنده عکس آنرا در اختیار دارد، موجود بودن بقیه بر بنده روشن

- نیست. رسالاتی که منظم و نسخه کلیات موزه بریتانیاست بترتیب چنین است.
- ۱- رساله راه روشن
 - ۲- رساله الکلمات الباقیه
 - ۳- رساله نظام و سرانجام
 - ۴- رساله کمیلیه نازیه
 - ۵- الرساله المسمی بترجمة الاخبار العلویة
 - ۶- رساله چهار مطلب
 - ۷- رساله در البحر
 - ۸- رساله شجریه
 - ۹- الرساله المسمی باسوة الکوة
 - ۱۰- تاج نامه
 - ۱۱- رساله تحریر معنی الوجود
 - ۱۲- رساله المسمی بکشف المراتب
 - ۱۳- رساله بیان و عیان
 - ۱۴- رساله لطایف
 - ۱۵- ترجمه رساله شیخ (محیی الدین)
 - ۱۵- شرح بیت شیخ عطار.

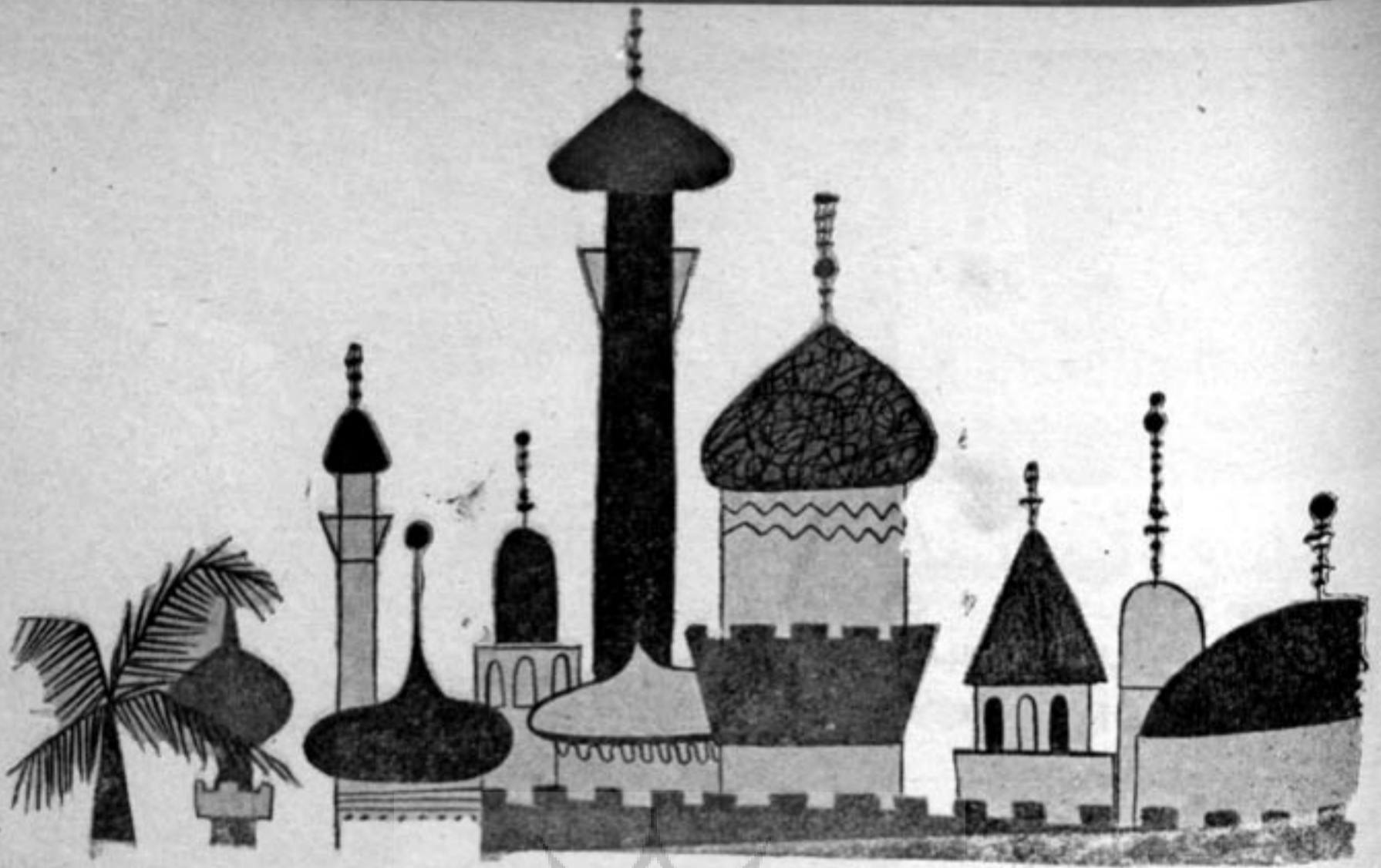
شاه داعی شیرازی مقام وعظ و تذکیر و ارشاد و طبعی روان و آتشی در دل نهان داشته است، تشیع خود را با کمال صراحت اظهار کرده و مکرر بمدح اهل بیت پرداخته و بفرزندی ایشان افتخار کرده و احمد بن موسی الکاظم (شاه چراغ) را ستوده و از وی کسب‌همت کرده است ابیات زیر که از پایان «قدسیات» اوست طریقه او را عرفان آشکار می‌سازد:

هزار شکر که داعی گذشت از عادات

بیمن تربیتی از مشایخ سادات
مرا ز نعمت الله قسمتی دانند
که خوان معرفت افکنده ام بشرح صفات
بنسبتی که مرشد حواله ز اهل البیت
مقدم بوثوق عهد شان ز جهات
اگر چه احمدی و مرشدی و قادریم
خلیفگی طرائق کزیده ام بسعات
ولی خلاصه عرفان و مشرب توحید
مراد بوده مرا از جمیع ابن طرقات
اما آنچه در شعر و شاعری داعی مهم است، گذشته از رفت معانی و استواری کلام و فخامت الفاظ و گذشته از مشرب عارفانه و باریک اندیشی صوفیانه وی که خود جداگانه سرچشمه ذوق و شوق و دقت و رفت است دو نکته است، یکی آنکه شاعر شیرازی ما پیرو مکتب والای مولانا جلال الدین محمد مولوی است، خاصه در مثنوی سرایی همچون او گرم و پر شور سخن میراند و دست افشان و پای کوبان قول و غزل سر میدهد و آن معانی باریک و مضامین بلند را هر چه ساده تر و شیرین تر در خلال عبارات و حکایات و امثال و قصص مثنوی بیروش معنوی در «سته» مفرد خاصه در مثنوی عشقنامه آید و او جاندار و دلنشین بیان میکند، و شعر ذیل اقرار است بتواضع و فروتنی آمیخته در پیروی از ملای روم:

ای زبان آتشین خوش میروی
گرم و پرحالت بطرز مثنوی
تکته دوم تفننی است که در مثنوی سرایی کرده است و جالب آنکه این تفنن در هر مثنوی طرزی و گونه‌ای دیگر دارد در حالیکه همگی بذوق سرشار و سادگی و آبداری و بلندی معانی عجین است مثنوی نخستین آن که «مشاهد» نام دارد، رواق مشهود مظهر تعدادی مطالب و عناوین و معانی عارفانه چون رضا و تسلیم و توحید و توکل است و در هر مشهدی، قطعاتی آبدار، البته بسورت مثنوی بموضوع مورد ایراد در آن مشهد اختصاص داده شده و پس از آنکه داد سخن در ایراد مطلب داده آمده است قطعات مثنوی به غزلی زیبا و دل انگیز حسن ختام یافته و دنباله سخن بمطلب دوم کشانیده شده و آن نیز به غزلی نغز و پر معنی منتهی گردیده و همین ترتیب تا پایان مثنوی دنبال شده است.

مثنوی دوم یعنی کنج روان بر چند مقاله مشتمل است، هر مقاله ابیاتی و بدنبال آن ابیات قطعه‌ای تحت عنوان مثال و از پس مثال حکایاتی منظوم بارتیجه‌ای اخلاقی و عارفانه دارد و همه مقالات و امثال و حکایات پر معنی و با بحثی دقیق و مستوفی است. در مثنوی سوم یعنی چهل صباح مراتب عالم و آدم



پردازی او و معنای از افکار بلند و معانی باریک است. در این مثنوی همه سخن عشق است، سخنی در عین عشق، سخنی در بلندی پایه عشق، سخنی در مراتب عشق و جز آن و هر سخنی را چند حکایت بدیع و مناسب بدین حال بهمین منوال است درغزلیات استوار و دیگر اشعار وی. جان کلام آنکه شاه داعی شیرازی عارف و شاعر نامی قرن نهم مقامی از جمند و اندیشه‌ای بلند و سخنی دلپسند دارد و با آنکه تاکنون بشریتی که در خود مردی چون او بوده است به شناساندن وی نپرداخته‌اند، قدر وی کاستی نگرفته‌است.

نگارنده کلیات وی را از روی چند نسخه نفیس و قدیم که بدست آمد و تصحیح کرده‌ام بسمایه کتابخانه معرفت بهترین وضع به چاپ رسانیده و می‌پندارم که مقارن انتشار این مقاله نشر شود. خوانندگان عزیز را بمطالعه و بیان این شاعر عارف که بیشتر اشعارش باغزلیات مولوی و عراقی به نام میرزا سقاری می‌کند

و اینک حسن ختام را مقالت حاضر بغزلی نغزازی ختم می‌گردد:

این همه خود را منما ای عزیز	یا همه او، یا همه ما ای عزیز
چون همه رفتند بیا ای عزیز	ما تو و او همه زینجا برو
نیست چنین راه خدا ای عزیز	سوی خرابیات بخود می‌روی
ست دروغی ز بقا ای عزیز	بیخبر از لذت جام فنا
گر نکنی میل ریا ای عزیز	نیست به از طاعت پروردگار
الحذر از دام بلا ای عزیز	تا بتوان از بی شهوت مرو
تا چه کند سرفضا ای عزیز	داعی ما گفت حدیثی ولیک

مسالك نوى شرح داده شده است، طی چهل صباح مزایات سلوک و طریقت و نیل بحقیقت چون توجه و عزلت و مراقبت و همت و تجرید و فنا و فقر... (در هر صباح یکی) بهترین بیان تجسم داده شده است.

در مثنوی چهارم که نام چهار چمن دارد شاعر عالی ترین اندیشه عارفانه را که تجسس حقیقت و سیر در مسالك حقیقت طلبی و یافتن حقیقت است هر چه شیواتر و دلانگیزتر شرح میدهد، شاید این نکته را کسه اشیاء همگی مظهر خداوندند و سالک راه حقیقت پس از تجسس و تقصص و کوشش و کشت سرانجام از همه باز می‌آید و با خود می‌نشیند و خدا را در خود می‌جوید و از کثرت بوحدت می‌گراید تاکنون شما صد بار شنیده باشید، اما لطف معنی و عمق مفهوم مجال توجه بتکرار نمیدهد و شنیدن این بحث همه وقت تازگی دارد خاصه که آنرا هر بار بیان دیگر گویند و مردم جلوه دیگری بدان بخشند. بارزترین نمونه این تجسس را در مطلع الطیر شیخ عطار میتوان دید، آنجا سی مرغ در طلب «سیمرغ» براهنمایی همد بر دوبر طیران آغاز میکنند و چون بقاف حقیقت میرسند مشاهده میکنند که سیمرغ جز سی مرغ یعنی جز خود آنان نیست. شاه داعی در تجسم این سلوک عارفانه تفننی شاعرانه و نو کرده است، چهار چمن و در هر چمن چهار گل برآزا و دو پرنده زیبا ترتیب داده و «شوق» حقیقت جو را چمن چمن و گل به گل و پرنده به پرنده بپرست و پژوهش و داشته هر گل بنوبه خویش در کار شنیدن خواهش شوق و پاسخگویی بود و اظهار عجز خویش و حوالت این پژوهنده حقیقت بکلی دیگر است و هر پرنده در راهنمایی وی چمن دیگر بیدریغ، این سیر شاعرانه و سلوک عارفانه، چمن چهارم و سرانجام به بلبل منتهی میشود و بلبل شوق را بحقیقت رهنمون میشود و جان کلام او این است که شوق باید نفسی با خود آید چه در وجود هیچکس جز خدا نیست، این تو و من و او اعتباریست و در وجود جز او نه.

مثنوی پنجم یعنی چشمه زندگانی را رشعاتیست و در هر رشحه از وحدت واجب و صفات او و روح انسان و اینکه انسان خلاصه عالمست و مطالب دیگر در این زمینه سخنانی نغز بنظم آمده و هر رشحه بترجیع بندی بلند و بدیع ختم شده است.

آخرین مثنوی داعی یعنی عشق نامه جان کلام استاد و قایم سخن